



راحت الحلقوم

به وقت تحویل

سنجر از طیف بی تحرک هاست
تنبلی در قیافه اش پیدا است

تا زمانی که یک لم افتاده
زندگی از نگاه او زیباست

اصلاً انگار زورکی زنده است
کارش از صبح آه و واویلاست

که چرا پوست دور نارنگی است
از چه رو کندنش توان فرساست

استخوان لای بال یعنی چه
همچنین هسته ای که در خرماست

نان جویدن برای این آدم
بدترین اتفاق در دنیاست

متمایل به راحت الحلقوم
سوپ پر آب با کمی حلواست

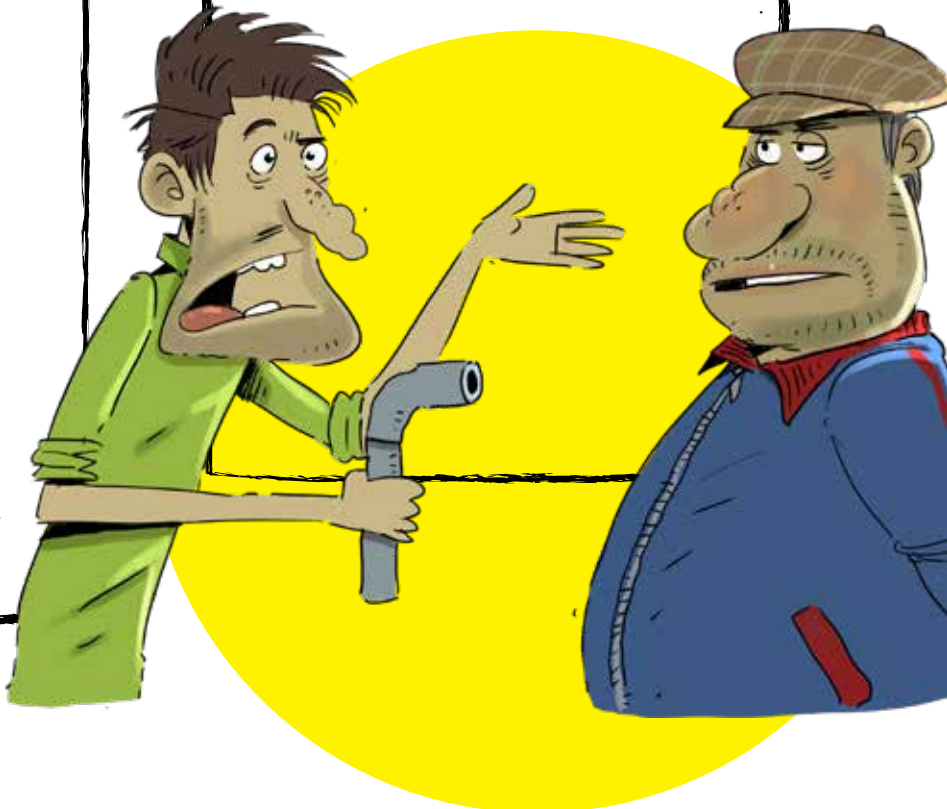
بیش از اندازه سست و وارفته است
دارد انگار نسبتی با ماست

اهل تأخیر و پشت گوش انداز
ضد الان و اینک و حالا است

طبق تقویم های مخصوصش
وقت یک کار ساده هم فرداست

کاش این نکته را بفهمد که
زندگی با تلاش پابر جاست

اهل حرفه و پیشه، در شهری برای این که به اصطلاح کلاس کارشان را بالا ببرند، تاریخ تحویل سفارش مشتری را به زمانی دور، خیلی دور موکول می کردند؛ یعنی اگر فردی فکر می کرد که در هشتاد سالگی باید با عصا راه برود. در سن چهل سالگی پیش استاد عصا ساز می رفت و عصایی سفارش می داد. یا فردی که پیش خیاط می رفت تا لباسی برایش بدوزد، باید سعی می کرد که چند سال به همان ابعاد بماند تا روزی که لباسش دوخته می شود، اندازه اش باشد. مردم آن شهر باید دو سال زودتر از آرایشگاه وقت می گرفتند. آورده اند که در همان شهر، شخصی یک روز صبح برای پیش خرید خودرو به شرکتی مراجعه می کند. به او می گویند: ده سال دیگر در همین روز و همین ساعت بیا خودرو ات را تحویل بگیر. آن شخص می گوید اگر به جای صبح، بعد از ظهر بیایم اشکالی دارد؟ می پرسند: مگر برای شما فرق می کند؟ آن شخص جواب می دهد: بله چون صبح آن روز با یک لوله کش قرار گذاشته ام.





در احوال شب امتحان

اندیشید که اگر پدر را گویم از بهر تقویت حافظه و فسرافشاندن بر مغزم میگو بخور، او بر سبیل خست نخرد و بر من بتوپد که مگر بچه‌های مردم با زور میگو درس همی خوانند. آنگاه توپ در زمین خانواده افتد و چون تک آورم، زبانم دراز باشد که اگر مرا میگو خورنده بودید، همه را از دم بیست آورده بودم.

باری، پسر چون نقشه خویش پیاده کرد، دیگر روز، بر خلاف تصور وی، پدر با پاکتی فراخ و سرریز از میگو به خانه آمد و گفت بگیر و در خندق بلا ریز. زنهار که لحظه‌ای چشم از کتاب بر نگیری، زیرا یک‌دویم از حقوقم پای خرید این آبزیان به هدر رفته است.

القصه، از همان ساعت دوربین نگاه پدر بر حرکات پسر زوم گشت تا چنانچه لحظه‌ای کتاب بر زمین نهد، حتی به قصد دست‌شویی رفتن، فاکتور خرید میگو با رویت او رساند و وی را از مکافات تک‌آوردن آگاه کند. پسر را اضطرابی عظیم در دل افتاد. با خود گفت، این چه غلط بود که مرتکب شدم! عاقبت نیز بر اثر شدت استرس تمام درس‌ها را اوفتاد و در همان پایه که بود استاد. پدر مغبون و غم‌زده به جهت پولی که هزینه کرده بود، تا نگاهش به فرزند اوفتادی، سری از تحسر تکان دادی و خواندی:

«درختی که تلخ است او را سرشت
گوش بر نشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب
به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر به کار آورد
همان میوه تلخ بار آورد» (سعدی)

کار درست آن است که عوض خیال‌پردازی، دو سیم از درس‌هایت را پیش از فصل امتحانات خوانده باشی تا با حجم سنگین ناخوانده‌ها روبه‌رو نگردی که امتحان را چونان غول بینی و از هیبتش زهرهات آب همی شود و کیسه صفرآبتراکانی.

فرزندم! درسی که باید امروز خواند، به فردا روز واگذار مکن که گفته‌اند قطره قطره جمع گردد، وانگهی سیلی شود، صفحه صفحه جمع آید، وانگهی خیلی شود.

محصل‌نمایی را حکایت کنند به غایت بی‌خیال که در طول سال لای کتاب نگشودی و تا نصفه شب را در تلگرام و اینستاگرام گذراندی. گاه به کلش آف کلنز بازی و کانتر نشستی و گاه در دابس‌مش‌سازی رکورد شکستی. در همین حال بود که شب امتحان رخ نمود و او را استرسی سخت پدید آمد. لاجرم دو دستی بر سر زد و از سر ناعلاجی دست یازید و قضا قورتکی چندجای از کتاب بگشود و سرسری مطالعتی کرد و فردا روز چون در جلسه امتحان حاضر آمد و در پاسخ سوالات ماند، کله‌خاران و ته خودکارگران گفت:

مخم هنگ کرده است و منگیده‌ام

از این درس چیزی نفهمیده‌ام
دریغ‌که حتی شب امتحان

کلیبیده‌ام یا مسیجیده‌ام

دل‌بندم! چون درس خواندن را به شب امتحان موکول کنی، با صد من قهوه و نسکافه از عهده‌اش بر نیایی، یا کنار کتاب و جزوه به خواب روی یا گل‌های قالی را بشماری یا گرم مسایجه با دوستان شوی و با آنان چت همی کنی تا بدانی از درس چند صفحه خوانده‌اند و کجای کارند. چینی‌ها در ضرب‌المثلی گویند:

不要在晚上碰運氣

یعنی دل به شب امتحان میند و فقط به آن شب امید نداشته باش. زنهار که خیال‌پردازی آفت موفقیت در امتحان است و اسباب تک‌آوری.

پسری خیال‌باف را حکایت کنند که چون ایام امتحانات در رسید و خود را با حجمی از درس‌های ناخوانده روبه‌رو دید، با خویش